

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین المعصومین
لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

تنبیه دیگری که در مقام مطرح هست و مهم هم هست این است که فقیه یا کسی که در
مواردی که سند معتبری برای استحباب و یا ثواب وجود نداشته باشد نحوه ایصال این
مطلب و بیان این مطلب برای دیگران به چه نحو باید باشد؟ محقق آقا ضیاء قدس سره
کأثره اشکال فرمودند به این روشی که در کتب فقهیه، متعارف هست که به استناد به
قاعده، به این روایات من بلغ نوشته می‌شود فلان امر مستحب است. فرموده است که
این نحو نوشتن بر اساس مبنای کسی که معنای اخبار من بلغ را می‌گوید جعل حجت
است برای اخبار ضعاف، بنا بر اساس آن مبنا این نحو بیان درست است. چرا؟ برای
خاطر این که در این صورت درست است آن خبری که مستند واقع می‌شود برای
استحباب ضعیف السند هست، شرائط حجت را ندارد اما به واسطه اخبار من بلغ ثانیاً
حجت پیدا می‌کند. بعد از این که به سبب اخبار من بلغ علی الرض حجت پیدا کرد، دیگر
فرقی بین آن خبر ضعیف و خبری که سند آن معتبر هست وجود ندارد. اگر یک خبری که
سند آن معتبر هست قائم شد بر این که مثلاً خواندن آیه‌الکرسی قبل المنام مستحب
است، می‌شود در رساله نوشت یا مبلغ بگوید برای مردم که این مستحب است؛ خواندن
آیه‌الکرسی قبل المنام مستحب است. حالا هم که روایت ضعیفی وارد شده است، چون
فرض این است که اخبار من بلغ می‌گوید این روایت چون دالّ بر یک امر غیر الزامی و
استحبابی است حجت است، بنابراین استناد به همین روایت می‌کند و می‌گوید این
مستحب است. فرقی نمی‌کند که حجت یک خبر دالّ بر یک حکم، مستقیماً از ادله حجت
خبر واحد استفاده بشود؟ مثل آن مواردی که سند شرائط حجت را دارد، یا حجت آن از
اخبار من بلغ استفاده شده باشد، لا فرق بینهما، ولی کسانی که این مطلب را قبول ندارند
و می‌گویند مفاد اخبار من بلغ جعل حجت برای اخبار ضعاف در باب غیر الزامیات نیست
بلکه مفاد آن استحباب آن عملی است که بلغ علیه الثواب، استحباب نفسی آن عملی
است که بلغ علیه الثواب، حالا یا به عنوان ذاتش یا به عنوان این که، یا به عنوان این که
شی‌ای است که بلغ علیه الثواب، در این صورت این شیوه باطل است، غلط است. چرا؟
برای خاطر این که موضوع محقق نیست که شما می‌گویید این امر مستحب است، این
عوامی که به این مراجعه می‌کند، این مقلدی که به این مراجعه می‌کند یا این مستمعینی
که از مبلغ بالای منبر می‌شنوند این مستحب است، برای آن‌ها مستند نیست چون موضوع
این استحباب «من بلغه ثواب علی عمل» است. این‌ها که «لم یبلغهم ثواب علی هذا
العمل» پس موضوع نیست؛ بنابراین اگر در این جا گفته بشود، این جایز نیست. حالا چرا
جایز نیست؟ «لأحد امرین» که شاید در کلام ایشان دیگر این نباشد این وجه آن، این کما،
درست نیست و جایز نیست. «لأحد امرین» اول این که این کذب است، این دروغ است،
پس مبلغی که دارد می‌گوید ای مردم برای شما این عمل مستحب است. این دروغ دارد
می‌گوید و مشمول ادله حرمت کذب می‌شود. یا آن فقیری که در رساله بنویسد اگر توجه

داشته باشد، این دروغ دارد می‌گوید. آن مستحب نیست چون این مخاطبی که این را دارد می‌خواند لم یبلغه، بله اگر یک مخاطبی فرض کنید طلبه بوده و هنوز تقلید هم می‌کند، این روایات را دیده، این روایات مستحب، بله این بلغه می‌شود؛ اما معمول مقلدین که اطلاعی ندارند، دارند همین رساله را می‌خوانند، همین متن را می‌خوانند، یا این‌ها که پای منبرش نشسته‌اند، همین را دارند، از این آقا دارند می‌شنوند، خبر ندارند اصلاً چنین خبر ضعیفی وارد شده، به این‌ها بگویی برای شما مستحب است، این مثل این که یک چیزی برای مردها مستحب باشد به زن‌ها بگویی برای شما مستحب است یا بالعکس، این موضوعش این است، موضوعش «من بلغه ثواب علی عمل» است. و اشکال دوم اغراء به جهل است، اغراء به جهل یعنی مخاطبین خودش را مغرور می‌کند به این که بله، این مستحب است، می‌روند دنبال این عمل، به خیال این که این مستحب است و حال این که این چنین نیست. اغراء به جهل است. و امر سوم این است که در یک مواردی ممکن است ضمان حتی اصلاً بیاورد. موجب ضمان بشود، مثل این که مستحب است خمس دادن مثلاً، هدیه را مستحب است خمس داده بشود؛ فرض کنید. یا یک چیزی، یک موضوعی، این بنویسد مستحب است خمس دادن و حال این که آن برای کسی است که بلغه الثواب برای این که این خمس در این جا مستحب است؛ یعنی ثواب دارد. او لم یبلغه ذلک، این می‌گوید مستحب است خمس در این جا بدهی؟ یا زکات بدهی با این که آن خبر به این نرسیده است؟ در این جا این مجتهد که این حرف را دارد می‌زند یا این مبلغ این حرف را می‌زند، تثبیت کرده و در این جا بزرگان فرموده‌اند که در این جا ضامن است مجتهد؛ اگر درست ...، فلذا در باب مالیات اگر مجتهدی که دارد فتوا می‌دهد درست دقت نکرده باشد و استفراف وسیع نکرده باشد این ضامن است. آن‌ها بندگان خدا استناداً به حرف این و در صورتی که او را اعلم بدانند یا منحصر بدانند به تقلید از او خودشان را، در این موارد، خودشان را ملزم می‌بینند و حال این که در شرع این جوری نیست. این است که امر افتاء هم واقعاً خطیر است و مهم است. پس بنابراین به این وجوه گفته می‌شود، فرموده است که حالا نمی‌گوییم به این وجوه، ایشان فرموده در این صورت درست نیست و وجهی که برای درست نبودن می‌شود گفت این اموری است که عرض شد.

س: حاج آقا غیر از اولی دو تای دومی به آن دلیل که آن مستمع موضوعاً دوباره بلوغ در موردش صدق می‌کند.

ج: بله آقا؟

س: دو تای دومی دوباره موضوعاً بلوغ بر آن صدق می‌کند. آن‌ها هم بالاخره

ج: دو تای دومی یعنی؟

س: ... در مورد این که فرمودید ممکن است ضمان بشود، چون آن حدیث را اگر از مجتهد می‌شنود استحباب را

ج: حدیث را نمی‌شنود. در رساله می‌نویسد این مستحب است.

س: بلوغ استحباب کفایت نمی‌کند؟

ج: بلوغ استحباب برای کسی است که خبر، آن خبر ضعیف بلغه، آن که این خبر ضعیف لم یبلغه،

س: بلغ ثواب دیگه، اگر ثواب را نقص کند چی؟

ج: حالا این نکته خوبی است که شما می‌گویید، این را متعرض می‌شویم.

خب این فرمایش محقق آقا ضیاء قدس سره الشریف هست. در این مقام محقق خوئی همین مطلبی که ایشان در ذهن شریف‌شان آمد و بنده هم در ذهنم آمد دیدم که در تقریرات‌های محقق خوئی نیست ولی شهید صدر می‌فرمایند «علی ما أذکر»، ایشان چنین مطلبی فرمود؛ مرحوم محقق خوئی؛ «علی ما أذکر»، حالا در بحث بوده یا در خارج بحث بوده، چون مقررین در هیچ دوره‌ای این را ننوشتند از دوره‌هایی که تقریرات آن‌ها هست ظاهراً ننوشتند. اما «علی ما أذکر» این است. گفتند که بله، همین که مجتهد آن جا می‌نویسد این مستحب است به نفس این مطلب دو امر حاصل می‌شود. یکی این که به طور اتوماتیک این بلغ علیه الثواب می‌شود. وقتی بلغ علیه الثواب شد با خواندن این به طور قهری این می‌شود کسی که بلغ علیه این ثواب، حالا که بلغ علیه این ثواب، حالا شامل آن هم می‌شود. مثل این که کسی که بگوید «من سمع حديثاً فله كذا» همین حدیث، همین کسی، این حدیث، یک حدیثی وارد شده باشد بگوید «من سمع حديثاً فله كذا»، آیا در این جا به نفس شنیدن این حدیث مصداق این شخص می‌شود یا نه؟ خود این هم یک حدیثی است دیگه، مگر این که شما بگویید یعنی انصراف به غیر دارد؛ مثل این که در آن بحث معروف گفت کل خبری کاذب، آیا همین خبرش را هم شامل می‌شود؟ کل خبری کاذب؛ یعنی همین را که دارم می‌گویم دروغ است؟ یا این که نه، یعنی غیر از این خبرها خبرهای دیگر هم، ولی این خبری که الان دارم می‌گویم این راست است. آن جا باز ممکن است کسی بگوید به قرینه، چون و الا این کلام غیر نافع می‌شود، لغو می‌شود. اما جایی که قرینه نیست، خود به خود، قهراً وقتی که مجتهد در رساله نوشت که این عمل مستحب است، این به دلالت التزام دلالت می‌کند بر این که ثواب هم دارد. پس بلغ علیه الثواب به نفس این خبر، وقتی بلغ علیه الثواب، بنابراین مفاد آن هم شاملش می‌شود که این مستحب برای او می‌شود. این فرمایشی است که به ذهن می‌آید و محقق خوئی هم نقل کردند شهید صدر که این طور فرمودند. ولی شهید صدر می‌فرمایند این حرف درست نیست. این نکته‌اش، حالا ببینیم چرا ایشان می‌گوید این حرف درست نیست؟ می‌فرماید اولاً اگر دلیل ما کذب باشد، این کذب در این جا هم هست. چرا؟ برای این که وقتی مجتهد در رساله‌اش می‌نویسد این هم مستحب است، این مدلولش این است که هم برای تو که الان این را خواندی، این روایت را مستحب است هم برای دیگرانی که نخوانند و اطلاع ندارند. مثل استحباب‌های دیگر که سند درست دارد؛ آن جا وقتی در رساله می‌نویسد مجتهد یک چیزی که سند روایت معتبر دارد، مجتهد می‌نویسد نماز شب مستحب است. معنای آن چیست؟ یعنی هم بر تویی که داری می‌خوانی مستحب است هم بر سایر ناس دیگر، بر آن‌ها هم مستحب است ولو اطلاع نداشته باشند. اما این جا اگر بنویسد که این کار مستحب است، خواندن آیت‌الکرسی قبل المنام مستحب است، فرض کنید همین آقای که الان خواند آن را، می‌شود مصداق این به طور قهری و برای این مستحب است، نسبت به این دروغ نیست؛ اما همین کلام معنایش این است که این به این مخاطب دارد می‌گوید برای سایر ناس هم مستحب است. این خبر را که دارد می‌دهد. پس بنابراین اشکال دروغ برطرف نمی‌شود. «بالنسبة الى سائر الافراد غير من قرأ ...» این اشکال بر آن‌ها هست.

س: همان سایر الناس یا می‌شنوند یا می‌خوانند دیگه

ج: الان دارد خبر به شما می‌دهد. آن‌ها وقتی می‌خوانند درست است. الان دارد خبر به شما می‌دهد که همه مردم ولو این را نخوانند برای‌شان مستحب است.

س: یک چیزی شبیه ... بالاخره هر کسی بفهمد باید بخواند دیگر، هر وقت هم خواند صادق است.

ج: تا نخوانده چی؟

س: تا نخوانده من حرفی ندارم.

ج: این دارد می‌گوید. چرا، می‌گوید برای همه مردم مستحب ...، وقتی می‌گویید نماز شب مستحب است یعنی کسی که آمد خواند؟ یعنی چه بخواند این کتاب من را چه بخواند برای او هم مستحب است. خواندن «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» در فرائض، در رکعت اولی مستحب است، این سند دارد، این روایت معتبر دارد؛ شما که در رساله می‌نویسید یعنی هر کس آمد خواند یا نه، معنای آن این است که چه بداند چه نداند، برای او مستحب است. پس این جا هم که دارد می‌گوید خواندن آیه‌الکرسی قبل المنام مستحب است، با این که سند روایتی که این حرف را می‌زند تمام نیست، این الان دارد چه می‌گوید این مجتهد؟ به این شکل اگر بنویسد. بگوید خواندن آیه‌الکرسی قبل المنام مستحب است؛ این دارد اخبار می‌کند نه این که، هم برای تویی که این را خواندی و الان مصداق من بلغه ثواب شدی مستحب است هم برای کسانی که نیامدند رساله را بخوانند و خبری ندارند؛ هم برای آن‌ها هم مستحب است. و این دروغ بودن باقی است، این اشکال دروغ و کذب پابرجا است. پس با آن نمی‌شود، بله، یک مقداری از دروغ را حل کرد، با نفس خواندن او برای او درست شد و با آن شخصی که خوانده، واقعاً برای او مستحب می‌شود اما برای همگان که مستحب نمی‌شود.

س: آن دروغ تا سند نرسد دروغ صدق نمی‌کند که، من الان در خانه نشسته‌ام یک دانه، همین الکی برای خودم یک دروغی می‌گویم، این دروغ صدق نمی‌کند تا مخاطبی نباشد، تا به کسی نرسد، از کجا بفهمیم این دروغ است...

ج: پس در کتاب نمی‌شود دروغ نوشت.

س: ...

ج: همین، دارد به این می‌گوید. به همین می‌گوید برای دیگران مستحب است نه به آن‌ها دروغ می‌گوید.

س: به این دروغ دارد می‌گوید

ج: به این دارد دروغ می‌گوید چون به این دارد می‌گوید برای دیگران هم مستحب است. پس به همین که دارد می‌خواند، به همینی که دارد می‌خواند منتقل می‌کند می‌گوید آقا، نه تنها بر تو مستحب است، بدان برای دیگران هم مستحب است.

س: برای مقلدینش دیگه، چون آن‌ها هم أخذ کردند، همه‌ی مقلدین أخذ کردند.

ج: چه أخذ کردند؟

س: أخذ فتوا کردند. حالا من نرفتم رساله را ببینم ولی أخذ کردند

ج: الله اكبر، أخذ فایده‌ای ندارد. تا بالغ نشود، تا بالغ بر او نشود فایده‌ای ندارد. پس بنابراین ببینید فلذا (این‌ها در مباحث است، من در بحوث نمی‌دانم این هست یا نه) «یرد علیه اولا الله یتحقق محذور الکذب بالنسبة لوصول هذا الافتاء الى بعض الاشخاص و ان كان الکذب بلحاظ اشخاص آخرین فان من وصله هذا الافتاء قد اخبر بالاستحباب حتى بالنسبة لمن لم يصله» به این خبر داده شده، نمی‌گوییم برای آن‌ها دروغ، به آن‌ها دروغ می‌گوییم، آن‌ها مخاطب نیستند. اما همین که آمده خوانده داریم به او می‌گوییم آقا هم برای تو مستحب است هم برای دیگران، پس بنابراین این کذب این جا وجود دارد و این اشکال کذب برطرف نشده، اما اشکال اغراء به جهل...

س: استاد جواب نمی‌دهید؟

ج: حرف حسابی را جواب ندارد

س: آخر کذب را تعریف می‌کنند به عدم تطابق مراد با واقع، نه عدم تطابق ظاهر با ظاهر کلام

س: مراد شارع

ج: مرادش چیست؟

س: مرادش همان شخصی است که می‌خواند

ج: این آقا؟

س: یعنی آن مجتهد مرادش این است که شما که این را خواندی برای تو مستحب است. در نتیجه دروغ هم نیست، حالا هر چند ظاهر آن این باشد. این جوری، در کذب این جوری تعریف می‌کنند دیگه، در مبحث کذب می‌گویند کذب عدم تطابق مراد با واقع است.

ج: با واقع است یا با مراد؟

س: عدم تطابق مراد با واقع نه ظاهر با واقع، ظاهر کلام را کار ندارند.

ج: بله، اگر کسی بیاید این جوری بگوید، بگوید کذب آقا یعنی این، بگوید کذب یعنی مراد جدی این آقا که نبوده، شما بگو آقا همه آمدند، مراد این است که زید آمده، دروغ نگفتی، فقط زید مقصود تو بوده، ولی آمدی گفتی

س: این را می‌گوییم توریه دیگه؟

ج: نه، توریه هم نکند، بگوید همه آمدند.

س: ظاهر فتاوا می‌گوییم توریه است

ج: نه، ظاهر فتاوا توریه نیست. توریه نیست.

س: اگر ظاهرش یک کلامی باشد اما مرادش غیر ظاهرش باشد می‌شود توریه، و الا شما

این جا می‌فرمایید ظاهرش تامّ است؛ هم برای این افراد هم برای آن افراد، اگر مرادش اختصاص این افراد بشود و قرینه ظاهری نیاورده باشد می‌شود توریه،

ج: توریه وابسته به شخص است که اراده توریه کرده،

س: همین دیگه

ج: نه، معلوم نیست.

س: ولی اگر قرینه نیاورده باشد در ظاهر کلام، دیگه صدق، یعنی در بحث کذب و صدق، آن صدق را توریه می‌کند... اصطلاحاً می‌شود توریه

ج: بله؟

س: در آن بحث این جوری می‌گویند، می‌گویند مثلاً اگر بگوید همان مثال معروفی که مثلاً می‌گوید پدرت خانه است؟ می‌گوید این جا نیست. این را مثال می‌زنند می‌گویند اگر ظاهرش با مراد مطابق نباشد توریه می‌شود

س: یا همان‌ها هم می‌گویند توریه است.

ج: اشکال ندارد. توریه، اولاً توریه هم عده‌ای گفتند اشکال دارد. یعنی گناه توریه هم، توریه هم حرام است کالکذب، بعضی‌ها هم گفتند نه، مثل مرحوم امام؛ ولی یک عده‌ای هم گفتند توریه هم حرام است چون ارائه خلاف واقع دادن است به حسب ظاهر، همین که ارائه خلاف واقع دادی، حالا چه بالكذب چه بالتوریه، این حرام است.

س: استاد ببخشید، با بحث فعلیت ناقص و تامّ نمی‌شود جواب شهید صدر را داد که، آن کسی که هنوز خبر به او نرسیده، این فتوا را نخوانده، به صورت فعلی، فعلیت و ناقصه در حقش ثابت است. در مورد استحباب، آن جایی که خبر معتبر داریم می‌توانیم این حرف را بزنیم، همین را می‌گویند، می‌گویند علم که بیاید فعلیت تامّ می‌شود.

ج: فعلیت نه، فعلیت دارد، تنجز پیدا می‌کند. و الاً فعلیت همین که موضوع در واقع وجود داشته باشد این فعلیت دارد حکم، خمر اگر هست و مکلفی هم هست ولو اطلاع نداشته باشد که این خمر است، حکم حرمت شرب خمر فعلیت دارد اما تنجز ندارد؛ یعنی این معذور است تا اطلاع پیدا کند ولی حکم فعلی است.

س: این جا هم هین را بگویم حالا تنجز...

ج: این جا فعلی هم نیست. این جا فعلی هم نیست. چرا؟

س: به نحو شأنیّت

ج: شأنیّت هم ندارد. شأنیّت هم ندارد. برای این که خدای متعال برای چه جعل کرده این حکم را؟ «لمن بلغه ذلک الثواب» این که لم یبلغه، فلذا شأنیّت ندارد.

س: حاج آقا، جمع بندی آن بالاخره اگر که شما توریه را تجهیز کردید عرضم این است که شهید صدر زوم شدند روی همان بحث صدق و کذب، اگر توریه را جایز دانستید، تبعاً باید یک اشکال را وارد ندانید دیگه، شما توریه را جایز نمی‌دانید یعنی؟

ج: حالا من....

س: به هر حال پس بحث معلق می‌شود بر این که توره جاز است یا جاز نیست؟ اگر گفتیم توره جاز است ولو شهید صدر

ج: نه، بر این فقط نیست.

س: روی بحث صدق و کذب اگر تأمل... ولی اگر گفت توره جاز است ...

ج: بله، این بر این مبنا است که کذب یعنی خلاف واقع گفتن، اگر این دارد می‌گوید واقعاً به همه دارد می‌گوید مستحب است یعنی این جوری می‌گویند، این فقها علتش این است یعنی توجه ندارند دارند خبر از واقع می‌دهند، اشکال آقازیا این است...

س: حالا اگر استبصار کند بگوید مراد من این است نهایتاً می‌شود توره، توره هم....

ج: غفلت دارند اگر بعداً شد بعد عبارتش را عوض، ولی این‌ها دارند....

س: به هر حال قبح ندارد دیگر...

س: توره نمی‌کنند که، در رساله دیگر حکم واقعی می‌آید، توره دیگر در رساله معنا ندارد که! حالا آقازیا می‌فرماید توره توره، در رساله معنا ندارد، مجتهد بگوید من مراد من این است، رساله که این جوری نیست، رساله دیگر برای همه...

ج: نه، می‌گوید از بابی کذب نمی‌شود اغراء به جهل می‌شود، بعدی‌اش می‌شود، اشکال بعدی اغراء به جهل می‌شود. ولی اگر گفتیم نه، این مجتهدی که دارد می‌گوید این مستحب است، فرض این است مجتهد گفته این مستحب است یعنی توجه به این ندارد، یعنی اخبار می‌کند که برای همه مستحب است، ایشان می‌گوید، آقازیا می‌فرماید این دروغ است. ایشان هم می‌فرمایند که بله، این دروغ، واقعیت حل آقای خوئی این را حل نمی‌کند، این دروغ بودن را از بین نمی‌برد چون خلاف واقع دارد می‌گوید؛ آن کسی که این جوری دارد می‌گوید. بله حالا اگر یک کسی یک فقیهی آمد که گفت ما ظاهر این را می‌نویسیم ولی مرادمان همان است که آمدند خواندند به آن‌ها بلغ، این‌ها را می‌خواهم بگویم مستحب است یا آمدند کتاب مرا خواندند یا قبلاً روایتش را دیده بودند یک جایی یا از یک کس دیگر ثوابش را شنیده بودند این‌ها مقصود من است.

س: قرینه هم نمی‌آید.

ج: قرینه هم نمی‌آورد، این دروغ نگفته اگر بنابر این مسلک دروغ نگفته اما اشکال دومی به آن وارد است که تو اغراء به جهل کردی؛ از راه اغراء به جهل کار حرامی انجام دادی....

س: اغراء به جهل مطلقاً حرام است؟

ج: بله؟

س: اغراء به جهل هم که مطلقاً حرام نیست دیگر؟

ج: قبیح است دیگر اغراء به جهل، قبیح است کسی را در خلاف واقع، یک وقت اغراء به

جهل می‌کنیم می‌گوییم این مستحب است، آن بنده‌ی خدا پا می‌شود این کار را انجام می‌دهد می‌گوید جزء دین است این، این اغراء به جهل بتایر این‌که ما بگوییم اغراء به جهل مطلقاً اشکال دارد؛ البته بعضی‌ها گفتند اغراء به جهل در مواردی که ضرری به او وارد نمی‌شود بلکه نفع به او وارد می‌شود اغراء به جهل قبیح ذاتی ندارد، مثل از کذب است، کذب هم قبیح ذاتی ندارد به عناوین و این‌ها، یا این‌که نه چون در کذب یک قبیح این است که قبیح ذاتی دارد، یک قبیح این است که قبیح ذاتی ندارد وابسته به عناوینی است که بر آن تاری می‌شود؛ یک قول هم این است که نه، ذاتش اگر عناوینی تاری شد می‌شود غیر قبیح، تا مادامی‌که عناوین تاری نشده خودش قبیح است. در....

س: حاج آقا می‌شود اغراء به جهل نسبت به آن‌هایی که لم یصل؟

ج: بله؟

س: نسبت به آن‌هایی که فتوا را ندیدند می‌شود اغراء به جهل؟

ج: بله، نه....

س: نسبت به این‌که دیده می‌شود....

ج: همین، نسبت به همین، چون برایش مستحب نیست دیگر، این دلیل این بود، حالا ببینیم این دلیل وارد است یا وارد نیست، درست؟ چون دلیل این بود که نسبت به همین هم دارد اغراء به جهل می‌شود چون این‌که لم یصل. آقای خوئی فرمودند در نتیجه این‌که این اغراء به جهل نسبت به این نیست، چرا؟ چون آن اتوماتیک می‌شود مصداق، پس نسبت به این اغراء به جهل نیست. شهید صدر می‌فرماید: این‌جا هم اشکال برطرف نمی‌شود.

س: چرا؟ ...

ج: حالا دارم می‌گویم نمی‌گذارند که...

س: نظر آقای خوئی در مورد حرف مجتهد این نیست که بلوغ باشد، یعنی خود حرف مجتهد مصداق بلوغ باشد، اگر فتوای‌شان این‌جوری باشد دیگر اصلاً کذب و الغای در...

ج: چی؟

س: نظر آقای خوئی، مثل همان‌جایی که در روایت آمده بود یستحب که می‌گفت که همان ثواب، ایشان قبول داشتند دیگر باین معنی الاخص را قبول داشتند؛ این‌جا هم حرف مجتهد را همان مصداق بلوغ بدانند، بگویند همین که مجتهد می‌گوید مثلاً مستحب است مصداق بلوغ باشد.

ج: پس چه می‌گفتیم تا حالا؟

س: همین دیگر اشکال آقای صدر و این‌ها وارد نمی‌شود.

ج: چرا نمی‌شود؟

س: چون اصلاً کذبی معنا ندارد....

ج: چرا کذب معنا ندارد؟

س: این جا که مجتهد می گوید مستحب است این است که روایت را دارد نقل می کند....

ج: می گوید مستحب است، مستحب بر چه کسی هست؟

س: بر شخصی که این را می شنود.

ج: نه، نوشته مستحب است یعنی بر مکلفین، بر ناس مستحب است، آن ها که لم یبلغهم.

س: هروقت ابراز.....

ج: هروقت که نگفته که...

س: همین دیگر....

ج: دقت نکردید، دارد به این آقایی که خوانده، زید الان دارد این رساله را مطالعه می کند، این عبارت این مجتهد معنایش این است که بر تو و دیگرانی که هنوز هم نخواندند و اطلاع ندارند بر همه تان مستحب است.

س: مخاطب رساله اش خواننده اش هست دیگر، آن غیر خواننده اصلاً معنی ندارد که مخاطب باشد که...

ج: بابا به خواننده دارد می گوید بر غیر هم مستحب است، اگر شما دیدید در رساله نوشته نماز شب مستحب است چه جور معنا می کنید؟ یعنی فقط بر من که دارم می خوانم مستحب است؟ یا بر همه؟ حتی مقلدین؟ مقلدینی که ولی نخواندند خبر ندارند؟

س: مقلدین ملتزم اند....

ج: ملتزم که بلوغ درست نمی کند که..

س: التزام دارند به کل این حرف....

ج: شما یک چیزی یک جایی شنیدید این جا تطبیق می کنید؟ که التزام، آن حرف دیگری است، «بلغه» که نمی شود که؛ بله تقلید درست می کند به این معنا که بقاء بر آن جایز است مثلاً، عدول از آن جایز نیست، این چیزها را درست می کند نه این که بلوغ را درست بکند «بلغه» که درست نمی کند که، به نفس التزام که بلغه درست نمی شود که؛ پس بنابراین کذب این جا، این کذب هست. و اما اگر اغراء به جهل هست، می گوید آقا مجتهد این جور حرف بزند یا مبلغ بالا منبر این جور حرف بزند اغراء به جهل کرده ناس را، این چی؟ آقای خوئی می فرماید نه، اغراء به جهل نیست، چون همین هایی که دارند می شنوند خودبه خود، قهراً می شوند «من بلغه الثواب» ولو به دلالت التزام. اشکال این است که باز ایشان می فرمایند که اگر اغراء به جهل هم بگوییم، بگوییم کذب نیست فرض کن توریه کرده به قول شما یا بگوییم معنای کذب مخالفت با واقع نیست، با مختار شخص است، با مذهب شخص و عقیده شخص است و این مذهبش این است، پس دروغ نگفته؛ اما مسأله ی اغراء به جهل چه می شود؟ ایشان می فرماید که: اغراء به جهل در این جا هم وجود دارد، چون می فرماید این مجتهد، این مبلغ چه جوری به مردم بگوید؟ یک وقت به نفع

قضیه‌ی شرطیه می‌گوید، یک وقت به نحو قضیه‌ی فعلیه می‌گوید؛ اگر به نحو قضیه‌ی شرطیه در رساله نوشته باشد یا مبلّغ بگوید که اگر کسی ثواب این عمل به او رسید این کار برای او مستحب است، این جوری بگوید، اگر کسی ثواب این عمل به او رسید برای او مستحب است، این جور بگوید، این اشکالش این است که این قضیه‌ی شرطیه که نمی‌رساند موضوع خودش را درست نمی‌کند، دلالت بر شرط که نمی‌کند، اگر کسی برساند، شرط، قضیه‌ی شرطیه خودش موضوع خودش را درست نمی‌کند، این از آن قبیح هم بدتر می‌شود؛ آن تازه می‌گفت مستحب است می‌گفتید به دلالت التزام ثواب گیرش می‌آید یعنی «بلغ علیه الثواب» می‌شود مصداق می‌شود، اما این‌جا چه دارد می‌گوید؟ می‌گوید اگر کسی ثواب این عمل به او رسید برای او مستحب است؛ حالا رسیده یا نرسیده؟ آن شخص می‌گوید من چه می‌دانیم؟ کسی که دارد این عبارت را می‌خواند می‌گوید من چه می‌دانم! پس به درد او نمی‌خورد. مگر این‌که یک قرینه‌ای یک‌جا باشد که مجتهدی که دارد این جور عبارت را می‌گوید می‌خواهد با این قضیه‌ی شرطیه بگوید مستحب هم هست و الا اگر فقط قرینه‌ای خاصه‌ای وجود نداشته باشد نفس یک قضیه‌ی شرطیه‌ای این جوری گفتن کاری حل نمی‌کند؛ چون قضیه‌ی شرطیه من می‌گویم اگر خورشید طلوع کرده باشد روز است، اما حالا کرده یا نکرده خورشید؟ این‌جا هم می‌گوید اگر بلوغ ثواب بر شما شد این مستحب می‌شود، اما حالا بلوغ ثواب شده یا نشده کاری ندارد که. و اگر به نحو قضیه‌ی فعلیه بگوید، بگوید این مستحب است، آیا بینیم اغراء به جهل می‌شود یا نمی‌شود؟ اگر بگوید این مستحب است سؤال می‌کند کدام استحباب را دارد می‌گوید؟ چون ما دوتا استحباب داریم، یک استحبابی که مدلول آن خبر ضعیف است، یک استحباب مدلول اخبار من بلغ است؛ آن استحبابی که مدلول آن خبر ضعیف است موضوعش «من بلغه الثواب» نیست کل ناس هستند؛ استحبابی که موضوع از این اخبار من بلغ استفاده می‌شود این چه هست؟ کسی است که بلغه الثواب؛ حالا این‌که نوشته این مستحب است کدام را می‌خواهد بگوید؟ کدام مستحب‌ها را می‌خواهد بگوید؟ اگر آن استحباب را می‌خواهد بگوید این‌که اغراء به جهل است، چون آن مستحب درست نیست، آن مستحب که واقعیت ندارد که. اگر این دومی را بخواهد بگوید یعنی بگوید این استحباب دوم برای شما هست، ایشان می‌فرماید این استحباب دوم این‌که «لم يبلغ الخبر» پس باز اغراء به جهل نسبت به آن چطور است؟ هست...

س: دلالت التزامی چی؟

ج: دلالت التزامی چی؟

س: برای بلوغ ثواب، ...؟ آقای خوئی ...؟ دلالت التزامی دارد دیگر، آن چه جور رد شد؟

ج: نه، می‌دانم، دلالت التزامی دارد وقتی است که، در چه صورتی دلالت التزامی دارد؟ وقتی این آقا را شامل بشود...

س: قضیه‌ی فعلیه گفته دیگر، این مستحب، برای مخاطب می‌گوییم بر تو مستحب است...

ج: کدام استحباب را دارد می‌گوید؟

س: اخبار من بلغ را.

ج: استحباب اخبار من بلغ موضوعش چه بود؟ «من بلغه الخبر» بود...

س: بلغه...

ج: من بلغ، عرض می‌کنم «من بلغه الخیر» بود درست؟ حالا اشکال ایشان این است که این مقلد بیچاره چه می‌داند که خبری در این باب هست؟ شاید این مجتهد به شهرت تمسک کرده، شاید انسدادی است به انسداد تمسک کرده، شاید به یک دلیل دیگر؛ چون اخبار من بلغ را از آن کسانی است که اخبار من بلغ را می‌گویند یعنی من بلغه خبر بر ثواب...

س: آقای خوئی که این را نمی‌گفتند، می‌گفتند...

ج: حالا ایشان دارد می‌گوید، اشکال....

س: مبنای آقای خوئی...

ج: نه دارد می‌گوید این راه حل درست نیست، درست؟ این راه حل درست نیست، چرا؟ برای این که باز این آدم چه می‌داند این «من بلغه» فلذا یک اشکال دیگر هم خوب بود همان جا ایشان بکنند، یک اشکال دیگری که حتی در آن مسأله‌ی کذب هم حل می‌شود با این حرف آخرشان این است که آن جا هم بگویند که نه آن اتوماتیک نمی‌شود «من بلغه»، شبهه‌ی مصداقیه‌ی «من بلغه» هست، چرا؟ شما چون می‌گویید «من بلغه بالخبر» درست؟ این که به فتوا هست نه بالخبر است؛ مگر این که بگوید فتوا هم خبر است نه اظهارنظر است. پس بنابراین ایشان می‌فرمایند که این شبهه هم وجود دارد با اغراء به جهل هم ما نمی‌توانیم مسأله را بگویم که برطرف می‌شود، بنابراین مجتهد این جوری حق ندارد بگوید؛ بیاید بگوید نه مبلغ و نه مجتهد این جوری بالا منبر بگوید که آقا این مستحب است، این حق ندارد، حالا راه صحیحش این است که چه کار کند؟ راه صحیحش این است که اول آن خبر را ذکر کند، بگوید: بله روایتی وارد شده است که هرکسی قبل‌المنام را آیه الکرسی بخواند فلان ثواب را دارد، پس این کار برای شما مستحب است؛ تا این که او با خواندن این رساله....

س: برای خوانندگان می‌گوید

ج: بله بله،

تا این که با او، این جور هم بنویسد برای کسانی که این خبر به آن‌ها رسیده است مستحب است، این قید را هم بزند بله که آن شبهه پیش نیاید که دروغ نسبت به دیگران داری به او می‌گویی، این جوری؛ پس اول اخبار از آن ثواب بکند به این که روایتی در این باب وارد شده است، این جور بگوید و بعد بگوید این عمل چطور است؟ این مستحب است؛ اگر این جور بیاید یا منبری بالای منبر، واعظ، سخنران برای مردم بخواهد بگوید این جور بگوید، اول آن روایت را بیان کند، آن ثواب را بیان کند بگوید چنین روایتی است، چنین مطلبی است، چنین ثوابی نقل شده بعد بیاید بگوید که این علی مبنی المعروف شاید باشد بین القوم؛ یک اشکال دیگری این جا وجود دارد که بر آن جوابی که محقق خوئی قدس سره دادند و ممکن است به ذهن خیلی‌ها هم بیاید وقتی که این شبهه را متوجه می‌شوند این بود که خودبه‌خود این مصداق «من بلغه الثواب» می‌شود دیگر، «ثواب علی عمل» می‌شود، خودبه‌خود مصداق می‌شود. اشکالی که قبلاً عرض می‌کردیم می‌گفتم مدلول اخبار من بلغ مطلق‌الثواب نیست، ثواب ویژه است، نه آن ثوابی که از استحباب ما به آن منتقل می‌شویم و دلالت التزام دارد؛ اگر وقتی آن جا می‌نویسد این عمل مستحب است

چه ثوابی بالغ بر عید می‌شود؟ مطلق الثواب است، نه ثواب ویژه و ثواب خاص؛ و حال این‌که موضوع اخبار من بلغ کسی است که ثواب ویژه به آن رسیده است نه مطلق الثواب؛ بنابراین کسی اگر بگوید اخبار من بلغ موضوعش کسی است که مطلق الثواب به او رسیده حالا این یک راهی است مع الغض عن اشکالات شهید صدر؛ اما اگر بگوییم نه مفاد اخبار من بلغ این است که همان ثواب ویژه، کسی که یک ثواب ویژه‌ای به او رسیده برای عملی و برود آن عمل را انجام بدهد «أعطیه» آن ثواب ویژه به او داده می‌شود، با این‌جور نوشتن مجتهد در رساله که این مستحب است ما قبول هم نکنیم این ثواب مطلق به او واصل خواهد شد نه ثواب ویژه؛ پس بنابراین باز هم اشکال برطرف، از این راه هم اشکال برطرف نمی‌شود.

بنابراین مجتهدی که توجه به ریزه‌کاری‌ها دارد و سخنران و منبری که توجه به این ریزه‌کاری‌ها دارد باید چه کار کند؟ باید اول در این مقامات بیان بکند که چنین ثوابی بر چنین عملی وارد شده است، این را کسی که انجام بدهد این عمل را و مطلع از این ثواب باشد، برای او این‌گونه، برای او مستحب است؛ هذا کله بنابر این‌که ما بگوییم از اخبار من بلغ چه استفاده می‌شود؟ استحباب. و چون آقایان این مسائل را در صورت استحباب ترک کردند. حالا اگر کسی قائل نشد به این مطلب، گفتند مدلول اخبار من بلغ استحباب نیست، فقط مفاد اخبار من بلغ وعده‌ای به اعطاء آن ثواب موعود است بلا این‌که آن عمل مستحب بشود لا بنفسه و لا بعنوان عملی که بلغ علیه الثواب که ما این را تقویت کردیم، مازاد بر این مفاد اخبار من بلغ نیست که خدای متعال تفضلاً یا از راه احتیاط و یک تدبیر برای ایصال آن مستحبات واقعی و این‌که آن‌ها از دست نرود وعده‌ای به اعطاء آن ثواب فرموده است، همین. در این‌جا که دیگر نمی‌تواند بنویسد مستحب است، لا بعنوان اولی ان استحبابی که مدلول آن اخبار است و لا بعنوان اخبار من بلغ؛ می‌تواند بگوید این ثواب دارد، حالا می‌تواند بگوید این‌که می‌خواهد بگوید ثواب دارد هم باز همین حرف‌ها می‌آید در آن، بگوید خواندن آیه‌الکرسی قبل‌المنام ثواب دارد همین حرف‌ها می‌آید، ثواب برای چه دارد؟ برای من بلغه این ثواب. درست؟ این باید یا باز همان حرف‌هایی که در مورد استحباب زدیم این‌جا بزنیم و این‌جا باز راه حلیش این است برای این‌که گرفتار آن اشکالات نشود بگوید این ثواب خاص را ذکر کند بگوید این ثواب دارد، نه همان ثوابی که در روایت ذکر شده بگوید نه مطلق الثواب را بگوید، بگوید ثواب دارد، همان ثوابی که در آن‌جا ذکر شده بیان کند، هم در منبرش هم در آن‌جا، در رساله‌ی عملیه‌اش و اشکال ندارد هم منبر برود هم رساله‌ی عملیه داشته باشد، تهافتی بین این دوتا نیست.

خدا رحمت کند مرحوم آقای زاهدی را رضوان‌الله علیه، یکی از علمای قم بودند هم‌مباحثه‌ی مرحوم امام بودند، مدرسه‌ی فیضیه که سالیانی تعطیل بود طاغوت بسته بود، ایشان که فوت شدند تشییع جنازه‌ی خیلی مهمی برای ایشان شد، ریختند در مدرسه‌ی فیضیه را باز کردند مردم، دیگر از آن به بعد مدرسه‌ی فیضیه باز شد. من خودم از ایشان شنیدم بالای منبر در مسجد امام می‌فرمود: روز قیامت من هم بر وعاظ حجت‌ام هم بر مجتهدین و فقهاء حجت‌ام، چون مجتهدین را می‌آورند می‌گویند آقا چرا منبر نمی‌رفتی؟ چرا برای مردم حرف نمی‌زدی؟ می‌گویند ما مجتهد بودیم، فقیه بودیم، من را می‌آورند می‌گویند مگر این فقیه نبود؟ حرف هم می‌زد، منبر هم می‌رفت؛ وعاظ و این‌ها را می‌آورند می‌گویند شما چرا درس نخواندید؟ چرا فقیه نشدید؟ می‌گویند ما دیگر وقت نداشتیم، من را می‌آورند می‌گویند این منبر می‌رفت، وعظ هم می‌کرد، فقیه هم شد، پس تنافی با همدیگر ندارند.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين.